

ماموریت کابل

نویسنده: الکساندر برنز
برگردان: دکتر لعل زاد
لندن، اکتوبر 2014

پیشگفتار برگردان: الکساندر برنز در اواخر سال 1836 از طرف ایرل اکند گورنر جنرال هند دستور می گیرد تا "ماموریت کابل" را به عهده گیرد. موصوف در راس هیئت بتاریخ 26 نومبر با کشتی از بمبئی حرکت کرده و بتاریخ 13 دسمبر وارد خشکه در سند می شود. در روز نو سال 1837 به تاتا رسیده و بتاریخ 18 جنوری به حیدرآباد می رسد. بتاریخ اول مارچ به میتانی رسیده، بتاریخ 30 مارچ از خیرپور حرکت نموده و به روری بکهر پیشروی می کند. اتک را در ماه اگست عبور نموده و وارد پشاور میشود.

در ماه سپتمبر به ننگرهار رسیده، بتاریخ 20 سپتمبر 1837 وارد شهر کابل شده، با شکوه و جلال بزرگ توسط اکبرخان پسر امیر دوست محمد مورد پذیرائی قرار گرفته و داخل بالاحصار میشود. پس از هفت ماه بودباش، بتاریخ 26 اپریل 1838 شهر کابل را ترک نموده، بتاریخ 30 اپریل به جلال آباد رسیده، مورد پذیرائی گرم اکبرخان قرار گرفته، از طریق دریای کابل به پشاور برگشته، بتاریخ 17 جون وارد لاهور شده و به اینترتیب، ماموریت او در کابل به پایان میرسد.

این گزارش یا اثر او بنام "کابل" در سال 1841 در لندن به نشر می رسد... اما برای شناخت بهتر از مفهوم "کابل" در آن زمان بهتر است، برداشت او از "کابل" را خدمت دوستان ارایه کنم که ضمیمه اثر موصوف بوده و بعدا به اصل اثر بر گردیم که فکر می شود پس از "گزارش سلطنت کابل" توسط الفستون، با اعتبار ترین ماخذ در مورد امارت کابل در آنزمان باشد:

یاد داشت های در باره کابل

در صحبت در باره کابل، من به سلطنت وسیعی اشاره نمی کنم که زمانی از مشهد تا دهلی و از بحر تا کشمیر گسترش داشت. من فقط از قلمروی کوچک و شگوفانی سخن می گویم که اطراف پایتخت آن سلطنت متلاشی شده را در بر می گیرد. کابل بحیث یک شهر، اهمیت خود را بیشتر از موقعیت آن می گیرد که محور تجارت است، نسبت به اینکه مهد حکومت باشد؛ این موضوع با پیروزی انقلاب های رابطه دارد که صلح عمومی در افغانستان را از بین برده است. با در نظر داشت مفاد این موقعیت ممتاز، فقط چند محل دیگر در شرق امتیاز چنین میتروپولیس (ابرشهر) را دارند. با وجودیکه امتیاز سیاسی کابل نسبت به امتیاز تجارتي آن کمتر است، با آنهم (به علت ارتباط) با این ابرشهرها افزایش یافته است، زیرا کابل ارتباطات سریع و منظمی با ممالک همجوار داشته و با معلومات درستی تامین می شود که در آنها چه می گذرد. کابل در مقایسه با منابع وافر سرزمین های بیگانه، نه دارای ثروت و نه دارای تولیدات فراوان هند و یا حتی بخارا است، اما دارای یک نژاد یا مردمانی است که به مراتب سخت تر از باشندگان هر یک از این مناطق بوده و برای 8 یا 9 سده حاکمان کابل را توانا ساخته تا بالای ممالک اطراف حاکمیت داشته باشند. یک رئیس پس از رئیس دیگری از کوهها پائین شده، از پیروزی لذت برده و ثروت و عواید سرزمین های اشغالی را جایزه شجاعت و پیروزی خود ساخته است.

دوست محمد خان حاکم فعلی کابل فقط چند سال قبل لقب امیر را نصیب خود ساخت. قلمروی او دربرگیرنده مملکتی (مناطق) است از هندوکش تا جنوب غزنی و از بامیان تا کوههای خیبر. بخش شرقی یا جلال آباد افزودی جدیدی در قلمرو او بوده و عواید رئیس را از 18 به 24 لک روپیه در سال افزایش داده است. قلمروی او به حکومت های جداگانه و در بین پسران او تقسیم شده است - یک سیاست که بیشتر عاقلانه است نسبت به اینکه متدوال باشد. برادر او امیرخان که حاکم غزنی بود، فوت نموده و آن ناحیه نیز توسط یکی از اعضای خانواده او اداره می شود. تقسیمات قرار زیر است: - میرافضل خان پسر بزرگ حاکم زرمت، یک ناحیه زراعتی در شرق غزنی؛ محمد اکبرخان سردار پسر محبوب او حاکم جلال آباد و رئیس غلجی ها می باشد؛ اکرم خان در راس بامیان، بهسود و هزاره های که خراجگذار کابل اند؛ حیدرخان غزنی را دارد؛ پسر امیرخان رئیس کوهستان در این اواخر از غزنی اخراج شد تا راه را برای پسر امیر باز کند؛ وقتی پسران دیگر کلان شوند، احتمالاً برادرزاده بازهم برطرف می شود. خود امیر کابل را اداره می کند، جائیکه او اکثراً مسکون بوده و برادر خود نواب جبارخان را دارد. او یک قطعه 45 توپ دارد که اکثریت آنها قابل استفاده اند؛ حدود 2500 "جزالچی" یا پیاده نظام، مجهز با یک تفنگ فنیله کلان که با یک تکیه (قنداق) استفاده می

شود؛ 12 یا 13 هزار اسپ که یک- دوازدهم آنها قزلباش ها اند. حدود 9 هزار اینها بسیار موثر و کارا اند. 3 هزار سوار اسپ های حکومتی بوده و در زیر یک سیستم افزودن نیروهای نظامی بنام "حملة" پرداخت می شوند که در افغانستان نو بوده و در آن دوست محمد خان یک بخش بزرگ نیروی خود را برای دروغ گفتن در نظر می گیرد. چنین است گزارش مختصر وسایل تعرضی و دفاعی موجود رئیس کابل.

بصورت طبیعی میتوان فرض کرد که توجه و حسادت ملل اطراف بطرف یک مملکت دارای چنین موقعیت مهم مانند کابل جلب می شود؛ رئیس کابل با وجود اینکه برای ادامه اشغالگری های خارجی در یک مقیاس بزرگ بسیار ضعیف است، اما آنقدر قوت کافی دارد تا در مقابل حملات تمام کسانی که در اطراف او هستند، مقاومت کرده و طبیعت دشوار مملکت او برای سربازانش یک نیروی میدهد که او را از هر گونه خطری رها می سازد. جنگ با سیکه ها که یک ملت بسیار قدرتمند است و تا زمانی ادامه خواهد یافت که توسط روسای موجود اداره می شوند، بصورت نمونه یاد آوری گردید؛ اما کمپاین در هر جهت دیگر شاید منجر به پیروزی مشابه نشود، زیرا در اینجا دشمنی مذهبی مسلمانان را انگیزه می دهد تا به مقابل دشمنان دین خود بچنگند. بصورت واضح دیده می شود که رئیس کابل هیچ تصور دایمی در باره اشغال سیکه ها در جلگه پشاور ندارد، توجه افغان ها احتمالاً به آن جهت برگردد، از ترس حاکم پنجاب که شاید بدنبال اشغال کابل باشد؛ با آنهم شانس کم پیروزی دایمی برای نیروهای سیکه در این بخش ها وجود دارد. موقعیت دوست محمد خان خطرناک است، زیرا او را وادار می سازد که منابع خویش را در تدارکات دفاعی به مصرف برساند که این موضوع قدرت او را لنگان نموده و نارضائیتی پیروان او را افزایش می دهد، عوایدی که در هیچ زمانی او نمی تواند بصورت آزاد پاداش دهد. توقف دشمنی با سیکه ها می تواند او را از این حالت خراب نجات دهد، با وجودیکه این امر می تواند با این ضررها همراه باشد: تعداد زیاد قبایل مسلمان باشند که کوههای افغانستان شرقی که تا وادی اندوس امتداد دارد و حالا حاکم کابل را بحیث قهرمان اسلام میدانند، شاید بسادگی او را بحیث یک حاکم خود خواهی تصور کنند که در جستجوی بزرگنمایی شخصی بوده و تب و تاب آنها را بحیث کمک کننده او کاهش میدهد. دوست محمد خان از هیچ طرفی به استثنای شرق، حریف دیگری ندارد.

موقعیت نظامی کابل طوری است که اگر حاکم شهر یکمقدار ثبات و یک اندازه پول در دست داشته باشد، همیشه می تواند صاحب سربازان خوب باشد، با احتمال اینکه خدمت به مفاد تمویل کننده خواهد بود. در زمان شاه سابق مفاد پول پرداخته شده به دولت رسید. در شرایط موجود، در اختیار قدرتی خواهد افتاد که پیشروی کند و این برای حاکم کابل هیچ نفوذ کوچکی در این بخش آسیا نخواهد داد.

مناطق کوهستانی هندوکش در شمال کابل هم برای رئیس کابل مشکلاتی بوجود آورده تا قدرت خود را گسترش دهد و هم برای دیگران که بالای او حمله کنند. حاکم کندز میر مراد بیگ هیچ احساس دوستی قلبی با دوست محمد خان ندارد. این امر از ترس قدرت او بر می خیزد؛ زیرا اگر رئیس کابل در جای دیگری مصروف نباشد، بدون شک بالای او تهاجم پیروزمند خواهد کرد. مراد بیگ بیشتر در تاخت و تاز (چپاو) بهتر است تا جنگ. او ممکن است یک "چپاو" بالای بامیان بعمل آورد، اما انتقام گیری برای او ویرانگر خواهد بود. دولت های مستقل از بیگ در غرب کندز و بلخ مانند سرپل، شبرغان و میمنه، کمترین اتحاد یا تفاهمی در بین یکدیگر نداشته و بحیث اولین شکار در اختیار قدرتی قرار خواهند گرفت که به آنها حمله کند. بخارا در شمال به علت موقعیت دور آن در دشت ها و خصوصیات تجارتي و مذهبی که دارد، نگه داشته شده است. حاکم آن در این اواخر یک نماینده به کابل فرستاده تا رئیس کابل را بخاطر جنگ های پیروزمندش با سیکه ها مبارکباد گوید. میر کندز احتمالاً و بدون اشتباه، شرارتی را از اتحاد آن دو استنباط کرده که او را در بین دو قدرتی قرار خواهد داد که هر یک به تنهایی می تواند او را از بین ببرد، اما توانایی آنها برای انجام چنین کاری، وقتی با وابستگی های خانوادگی یکجا شوند، بدون شک و تردید است. لذا مراد بیگ تنفر خود از ایجاد این اتحاد را اولاً بواسطه تهدید دستگیری نماینده و بعداً بواسطه مسدود ساختن راه کاروان ابراز کرده است؛ اما سوئی ظن های او از بین رفته و یا حداقل برای مدتی آرام شده و تبادل تحفه ها و بیانات دوستانه در بین روسای کابل و کندز صورت گرفته است.

کندهار در غرب، در اختیار برادران رئیس کابل است که به او احترام ابراز می کنند، با وجودیکه آنرا در تمام اوقات به نمایش نمی گذارند. چند سال قبل وقتی شاه شجاع الملک در جستجوی اعاده امپراتوری از دست رفته خویش به کندهار نزدیک می شود. رئیس کابل فوراً مرزهای خویش را ترک کرده، با برادرانش یکجا شده و با بدست آوردن یک پیروزی، هم آنها و هم خود را نجات می دهد. منافع مشترک باعث تحمیل این اقدامات گردید؛ برخورد و رویه روسای کندهار و کابل در مسایلی که به رفاه عمومی خانواده مربوط می شود، با یکدیگر تطابق دارد. آنها خود را پائین تر از امیر میدانند: آنها در پی مشوره او بحیث بزرگ خانواده

خویش بوده و وقتیکه مشوره داده شود، آنرا اطاعت می کنند. با آنهم قضیه در مسایل مربوط به روابط آنها با دولت های بیگانه چنین نیست. موضعگیری به مقابل غرب، آنها را از هرات و پارس به مخاطره می اندازد؛ در این زمان هشدار آنها باعث شده (حتی اگر در واقعیت هم در پی ناچیز شمردن برادر خویش در کابل نباشند)، برخلاف تمایلات درونی خود، حداقل در پی یک اتحادی با پارس باشند.

با آنهم این یک ناراحتی موقتی بوده و ممکن است یک توافق بر سر مسئله هرات میسر شود: در غیر آن، خود کندهار نیز شاید سقوط کند و از طریق آن منافع کابل شدیداً صدمه ببیند. قزلباش ها یا جناح پارسیان مسکون در کابل با احساس موجود خود نمیتواند یک وسیله بیپرده در دست های شاه {پارس} برای تضعیف استقلال افغان ها در پایتخت خودشان باشند. دوست محمد در این اواخر پرداخت برای این مردان را کاهش داده و بازتاب آنرا میتوان در تشویق ایشان در دربار باز طوری مشاهده کرد که هیچیک از آنها در جنگ های او کشته نشده اند؛ اما نیاز او برای تمایل شاید اشتباه بوده و از امیدهای مایوسانه برای تقاضای تشویق سرچشمه گرفته باشد. او در تمام حوادث نگاه به اصل بزرگ سیاسی را از دست داده است - یعنی کشاندن از حیطة قدرت این مردان برای آسیب رساندن به او، قبل از اینکه او آنها را توهین کند. در جنوب، رئیس کابل هیچ چیزی برای ترس ندارد - مملکتی که کوهستانی و در اکثر بخش ها لخت و بیحاصل است، در اختیار قبایل وحشی افغان قرار دارد که تمام آنها مستقل از یکدیگر اند؛ اگر آنها نتوانند قوت خود را افزایش دهند، دقیقاً نمی توانند در بین دشمنان او چیز قابل شماری بحساب آیند.

وقتی سلطنت های بزرگ کابل و پارس در کنار هم بودند، یک تعامل معمول در بین ملل همسایه در بین آنها وجود داشت. تمایل برای جلوگیری از تجاوز سیکه ها در این اواخر باعث شد تا روسای افغانستان در پی تجدید این تعامل باشند، اما هیچ وقتی احساسات در بین افغان ها و پارس ها صمیمی نبوده است؛ هر گونه نزدیکی برای همدردی با یکدیگر، با در نظر داشت تفاوت عقیده آنها باید اجباری و غیرطبیعی باشد. هر گونه رابطه در زمان حاضر اینگونه است، در حالیکه پارس بحیث یک سلطنت وجود دارد و افغانستان به امیرنشین های کوچک تجزیه شده است؛ هنوز اعمال نادر در خاطر افغان ها تازه بوده و بعضی اندیشه های مبهم شکوه پارسیان در آغاز یک سلطنت جدید که در مقابل روسای افغانستان قرار می گیرد، باعث ترس و عجله در اضطراب آنها برای فرونشانی خشم شاه {پارس} می شود. تعصب رئیس کابل برای دسترسی به این هدف با نگرانی (حقیقی یا نمایشی) او برای جنگ با دشمنان کافر او (سیکه ها) تسریع می شود؛ اما قرار معلوم او فراموش کرده که آنها را در بین هموطنان خود دشمنان بزرگتر خود معرفی کند. این نیز دقیقاً معلوم بود که قدرت پارس مستحکم بوده و سرانجام برای او و تمام روسای حاکم بر کابل کشنده می باشد. افغان ها توسط کسانی اشغال شده که آنها فکر می کردند کمک کننده بوده است: زیرا با وجودیکه هر ریاست یک حاکم دارد، مملکت بدون سر است؛ حسادت طبیعی و نفرت دیرینه که باعث تقسیم قدرت شده، آنرا یک سرزمین غیراشغال شده نشان داده و سقوط آنرا شتاب کرده است. اشخاص علاقمند از روسای افغان خواستار این خط سیاسی شدند. پارس منافع آنرا دید که می تواند داخل این سرزمین شود؛ با مشوره دیگران، بسرعت به صدای ایشان با وعده های فراوان پاسخ داد که عین مشاوران، خود علایم مطلوب و مدارا خوانده شدند. با آنهم، شیوه تماس که به گونه آقا و رعیت بوده و موجب شک و تردید دوست محمد خان می گردد.

اگر تمام توجه به یک نقطه هدایت شود، هیچ چیزی بجز از یک حاکمیت سالم نمی تواند اشتیاق خود خواهانه و توطئه های ناراضیان را خورد و خمیر سازد. دوست محمد خان در 11 سال گذشته نیرو جمع آوری کرده؛ اما افزایش قدرت او موجب توجه و نگرانی های شده که در این اواخر باعث کاهش شهرت او شده است. شاهان پارس و بخارا شاید او را بخاطر پیروزی در مقابل کافران تبریکی بدهند و ممکن است صادقانه هم باشد؛ اما او این پیروزی را به بهای گزافی خریده است - با سهمی از اموال رعیت و بازرگانان، با وجودیکه این دو طبقه به نیاز اقدامات او اعتراف کرده و حتی با وجد و سرور به پیروزی او اشاره می کنند. جنگ ها بدون پول و افزایش مخارج و مالیات پیش برده نمی شود. از سرگیری بعضی زمین های که برای خیریه (وقف) داده بود که وارث نداشت، انقضای جاگیرهای حاجی خان و کسان دیگری که از او ناراض بودند، یکجا با قرضه ها و جریمه های که بعضاً داوطلبانه گرفته شده بود و کاهش در مدد معاش ها وسایلی اند که امیر برای افزایش ارتش خود استفاده کرده که هنوز هم برای مملکت او بسیار بزرگ است. شواهد پیروزی در کمپاین او در کندهار و پشاور شاید او را هنوز متوجه مشکلاتش نساخته باشد، اما از آنجائیکه برگشت ها او را در مانده و خم نموده، تجربه او در حد افراط خطرناک بوده است. مواظبتی که او بالای تمام شاخه اداره خویش برقرار کرد، پیروزی او مستند است. تمام هدف او پول است؛ او با تمام دانشی که می تواند آنرا بدست بیاورد، در جستجوی آن است. او درآمد کامل خود را توسعه میدهد، با وجودیکه خانواده او در مقیاس 5000 روپیه در هر ماه نگهداری می شود. قوه درک دوست محمد سریع است؛ دانش او در مورد شخصیت ها بسیار

بزرگ بوده و او را نمی توان برای مدت طولانی فریب داد. او به هر فردی که شکایت می کند، گوش فرا میدهد و آنها را مدارا و حوصله که نسبت به انصاف و عدالت او فوق العاده قابل تحسین است. او حتی در مسایل دارای خصلت پوچ و بیهوده باز هم از قانون (شرح) پیروی می کند؛ اما نیازمندی های او تصامیم او را در مسایل بزرگ لکه دار ساخته است، با وجودیکه اینها فقط ثروتمند ها و تعداد کم رعیت او را متأثر ساخته، کارهای او باعث عدم رضائیت همگان نشده است. هیچ چیزی نمی تواند نشان دهنده برتری یک مرد بیشتر از توانایی او در مدیریت تمام جوانب او باشد، طوریکه او با قدرت و منابع چنان لنگان انجام می دهد. حوصله و تاخیر او حاکی از جاه طلبی او است؛ از آنجائیکه یک اقدام عجولانه می تواند برای او کشنده باشد، احتیاط او فوق العاده بوده و تردید او به آسانی میتواند به اندازه ناتوانی تحریک شود، با وجودیکه بازتاب خودی می تواند اعتماد بخود را بیاورد. صلح با همسایگان شرقی او یقینا میتواند باعث دوامدار شدن قدرت امیر شده و او را قادر سازد تا ارتش و مصارف خود را کاهش دهد، اما از آنجائیکه شهرت او بیشتر از قدرتش شده، ممکن است در طمع غلبه بر همسایگان غربی اش نسبت به دوستی با آنها باشد. اگر او کمتر سختگیر می بود، چنانچه قبل از تماس با سیکه ها چنین بود، ممکن بود که قدرت خود را تحکیم کند. صرفنظر از اینکه جنگ های مذهبی و حکومت او از یک روحیه قوی ارتدوکسی بوجود آمده و یا از جاه طلبی، پرسشی است که باید حل شود.

وضع جناح ها و سیاست که امیر دنبال کرده، اثرات منحصر به فردی بالای قیمت ها و ذخیره مملکت داشته است. مقدار غله اخذ شده توسط یک سرباز در زمان های قبلی بحیث پرداخت (تادیه) یا توسط یک مالک از زمین هایش بدون تغییر مانده است؛ اما قحطی پول به حدی است که ارزش غله به یکسوم و غالباً به نیم کاهش یافته است. این وضع در رابطه به زمین های کابل، زمانی غیرمعمول و حتی شرم پنداشته می شد؛ اما حالا ممکن است از 6 تا 7 سال خریداری شده و در هر جا برای فروش است. افغان ها در جریان سلطنت و به هنگام خدمت ایشان به پشاور، سند، کشمیر و ولایات دیگر رفته و با خود اندوخته های خود را می آوردند. حالا چنین فرصت های در اختیار شان وجود ندارد: حالا کوهدامن، جلال آباد و لغمان همان سند و کشمیر ایشان است؛ شکایت فقر و نیازمندی نسبت به سابق بسیار عام شده است، با وجودیکه حالا تدارکات را میتوان با یک قیمت بسیار کمتر نسبت به جریان سلطنت خریداری کرد. در زمان شاهان، باشندگان قلمروهای اطراف شهر، حکومت را به مبارزه می خواستند؛ تاریخ تذکرات افتخارآمیزی از مقاومت های دارد که آنها به مقابل بابر، نادر و اشغالگران دیگر نشان داده اند. اما حالا استقلال آنها بدون مبارزه شکسته شده و سه یا چهار هزار خانواده کوهستان از مملکت فرار کرده و در بلخ و وادی اکسوس (آمو) در جستجوی خانه اند. با آنها هیچ گونه شواهدی وجود ندارد که این مهاجرت باعث کاهش مقدار غله شده باشد، با وجودیکه کوهستان قسما ذخیره کننده شهر است، زیرا حالا صنعت بزرگتر مشخص کننده زراعت پیشگان نسبت به سابق است. با یک عایدی 80 تا 90 لک روپیه که (من فهمیدم) مقدار درآمد شهزادگان سدوزی بوده، آنها از مجموعه های کوچکی غافل می شدند که می توانستند از چنین رعیت مشکلا حاصل کنند؛ اما با یک عاید 24 یا 25 لک روپیه و با دشمنان خارجی که باید با آنها مقابله شود، نیاز به یک قدرت بزرگتر در حکومت داخلی داشته و منجر به اطاعت شده، با وجودیکه رعیت زیاد مطیع نمی باشند. اثرات آن همیچنان می تواند این باشد که چه چیزی در هر حکومت جستجو می شود، تدارکات ارزان برای مردم. با آنها می توان گفت که قحطی پول با قیمت های کم نشان دهنده یکمقدار بی نظمی در وضع امور شده است؛ هنوز هم مفاد پول 6 درصد در سال بوده، به اندازه نیم کمتر از حد معمول در بین بومیان حکومت در هند.

وقتی مصلحت دولتی ایجاب کند، لازم است مقدار بیشتر مالیه نسبت به اندازه معمول اخذ گردد، باعث شده که تجارت نیز مورد آزمایش قرار گیرد. در این زمان مالیه حمل و نقل مملکت هنوز هم رو به افزایش است؛ این افزایش باید نسبت به هر وقت دیگری بیشتر شود، اگر بارهای نباشد که فشار زیادی بالای آن وارد می کند. با آنها، بعضی شکایاتی که باید از گمرک دور میشد، دیگر وجود نداشته و مستقیماً زیر اثر رئیس مدیریت می شود. کابل دیگر نمی تواند با گرفتن فقط یک-چهل مانند بخارا مباحات کند؛ اما کابل در مقایسه با پارس، هرات، کندهار و پنجاب هنوز هم از شرایط موافقت توسط مجامع بازرگانی صحبت می کند. یک یهود از بهاولپور که از صلاحیتی برخوردار است، برایم گفت که "معاملات بازرگانان در کابل مانند شاهان اسرائیل است؛ اینکه افغانان عاری از تبعیض بوده، برخوردار خوب صورت گرفته، مورد مالیات سنگین قرار نگرفته و مالیات که امیر در این اواخر تقاضا کرده چنان است که هر حاکمی که مواجه با مشکلات باشد، تقاضای آن توجیه می شود." این موضوع یک اروپائی را به حیرت می اندازد، زیرا هر بازرگان باید بیشتر در بازاری باشد که مالیات در تغییر باشد؛ اما خطوط معین و درستی وجود دارد که حاکم هرگز نباید تجاوز کند یا مجرای های تجارتی که مملکت او را ترک کند. این موضوع از نظر دور نشده است؛ مالیات گمرک کابل حالا دو لک و بیست و دو هزار روپیه در سال می باشد، در حالیکه قبلاً 82 هزار بود، یعنی بیش از 15 یا 20 هزار این

رسیدات نمی تواند مختص به مالیات افزایشی باشد. در زمان حاضر مفاد بالای اجناس انگلیسی وارده از هند به کابل 50 درصد است، اگر آنها به بخارا فرستاده شوند، مفاد یک سنت در یک سنت می دهند. شال های کشمیر که به پارس و ترکیه فرستاده می شود، از طریق کابل و بخارا و مشهد عبور می کند، بازرگانان این مسیر غیرمستقیم را ترجیح می دهند، بخاطر سختگیری که آنها در مسیر کندهار و هرات مواجه می شوند.

سیستم حکومت در بین افغان ها آنقدر شناخته شده است که ضرورتی به تکرار آن توسط من ندارد. استعداد جمهوری که علامت آنست، تغییر نموده؛ هر اندازه قدرتی که یک سدوزی یا بارکزی ضرورت داشته باشد، آنرا می تواند از طریق عدم مداخله در حقوق قبایل و قوانین اداره آنها، بدست بیاورد. حاکم کابل در این نقطه اشتباه نکرده است؛ او با وجودیکه نمی تواند در بین خیرخواهان خود بالای کسانی حساب نکند که مطلوب خانواده سلطنتی است، یک کتله بزرگ جوامعی را با خود دارد که اداره او را تحسین می کنند. هیچ چیزی بجز از عاید محدود او مانع او بحیث یک حاکم مشهور نشده است؛ حتی با این کمبود، نام او در بیرون حوزه دربار او بندرت بدون احترام یاد می شود.

بارکزی ها از غلجی ها یا نژادی که کابل را قبل از شاهان گذشته اداره کردند، ترس کمتری دارند. آنها یک قبیله بسیار پرنفوس در افغانستان بوده، حدود 200 هزار خانواده بوده و از کندهار تا گندمک (نیم راه پشاور) گسترش دارند؛ لیکن قبایلی که در شرق و غرب کابل قرار دارند، دارای کمترین تعامل با یکدیگر می باشند؛ برنامه های بداهنگ آنها برای اعاده قدرت در وقت سلطنت شاه محمود نشان داد که چقدر احتمال کوچک توانائی آنها برای بدست گرفتن یک موقف مهم در تاریخ افغان ها وجود دارد. آنها ممکن است بحیث یک جناح استفاده شوند، لیکن توانمندی نداشته اند که پس از خلع قدرت توسط نادر، صاحب یک رئیس (سر) شوند که علت آنها اتهام شکایت بهنگام حمله هندوستان بوده، یعنی حمایه داده شده توسط مغول ها به دشمنان او یعنی غلجی ها. امیر کابل خود را با ازدواج با هر دو شاخه این قبیله متحد ساخته و همچنان پسر او محمد اکبرخان کسیکه طوریکه قبلا گفتم، رئیس غلجی های شرقی بوده که جانشین نواب جبارخان شده است. کسانی که در غرب قرار دارند، چیزهای زیادی برای کار با امورات کندهار نسبت به کابل دارند و این قبیله است که بعضی اوقات کاروان های بین این دو شهر را غارت می کنند. آنها یک کتله مردانی اند که با چهره های زیبا و قوت فیزیکی شان تشخیص شده و هنوز هم بصورت زنده خاطرات آنرا دارند که روزی حاکمان این سرزمین بوده اند.